



محمود عنایت



# دایپوت

وبانگ مرغی برنخاست. خاموشی دربار برای ما از هر طوفان و تلاطمی مهیبتر و شومتر و خوق انگیزتر بود و با هر شکستی که بر نهضت وارد می آمد این خاموشی سهمگین تر میشد.

در چنان لحظات تلخ و دلهره آوری بود که دکتر فاطمی را دستگیر کردند. غروب غم انگیزی بود و باران میبارید. همراه دوستی در یک دفتر و کالت نشسته بودم و ریزش باران را تماشا میکردم. به دکتر فاطمی می اندیشیدم که در لحظه دستگیری چه حالی داشته است. خبر روزنامه ها این بود که سرهنگ مولوی اوراد دستگیر کرده و قبل از اینکه وی را به فرمانداری نظامی ببرد یکسره به قصر شاه رفته و «مژده» دستگیری دکتر فاطمی را شخصاً پادشاه داده است. چه کسی او را گوداده بود؟ آیا یکرن؟ آیا یکمرد، آیا یک دوست نادر و یار با دشمن دوست نمائی که تعدادشان در آنروز کم نبود و با برگشتن ورق ناگهان «وطن پرست دو آتش» و بدخواه هر چه صدیقی و اخلانگرو خرابکار از آب درآمد بودند و حتی بی چیره و مواجب بفتح دستگاه جاسوسی و خبرچینی میکردند؟

آنروزها هم مثل امروز روشنفکرانی مثل دکتر فاطمی که بهیچ قدرت خارجی سر نرسیده بودند و در هیچ مجمع ضمنی عضویت نداشتند مغضوب دستگاه حاکم بودند. گناه فاطمی هم مثل مصدق این بود که بقول عوام میخواستند ایران را مثل مصر «جمهوری»

نام خواهر دکتر فاطمی را نخستین بار در غروب یک روز پائیزی شنبه سال ۱۳۳۳ بود. اولین ماههای عصر ناکامی و عجز و سر خوردگی تازه آغاز میشد و تازه داشتیم مزه تلخ شکست را از زبان احساس میکردیم. خبرهای بدی پیامی میرسید و بدبختی و بلا بود که یکی بعد از دیگری بر سر ملیون نازل میشد. اعتصاب فراگیری که قرار بود از بازار آغاز شود با شکست مواجه شده بود. در عالم بندار به قیام ایلات و عشایری مثل قشقایی و سنجایی دل خوش کرده بودیم که آنهم سو خالی درآمد. بچهها مرتباً گیر میفتادند و مراکز متفرق و منفرد مقاومت یکی بعد از دیگری لو میرفتند. خواب و خیال طغیان و شورش در ارتش هرگز راست در نیامد و چند ماه بعد کشف یک شبکه نظامی بزرگ برای همیشه امیدها را بیاد داد. غریقی بودیم که بهر حشیشی متوسل میشدیم. کمترین صدا و کوچکترین حرکت برایمان مغتنم بود. حتی بر خورد مسلحانه چند راهزن با ماموران رژیم در گردنه های دور افتاده به عده ای دل میداد که دولت هنوز بر اوضاع مسلط نیست اما همه صداها خوابید و بقول مخبر السلطنه «دستها شق ماندا». نهضت به بیمار مشرف بموتی شبیه شد که همه میدانستیم مردنی و رفتنی است و با اینحال هر نقش و هر تکانی در پلکها و مژه هایش امید می در دل ما بر می انگیزخت که هنوز رفتنی باقی است. دریغ که همه چیز تمام شده بود و پندار باقی و محال اندیشی ما تقدیر را عوض نمیکرد که صد هزاران گل شکفت

ماهنامه نکین - صاحب امتیاز: محمود عنایت - آدرس مجله: خیابان مصدق (پهلوی سابق) کوچه عدل - تلفن ۶۶۶۷۹  
اشتراک سالانه ۹۶۰ ریال اروپا ۱۵۶۰ ریال ساعات کار دفتر مجله ۵ تا ۷ بعد از ظهر  
خواهشمند است وجه اشتراک را به حساب ۱۰۰۹۴ بانک ملی شعبه شکوه بنام مدیر مجله واریز کنید و پیش آنرا برای ما بفرستید

روی جلد و پشت جلد: پوسترهایی است از روزهای انقلاب  
که توسط برادران شیشه گران (اسماعیل - بهزاد) طراحی شده است.

توضیح لازم: مقالات نویسندگان - با توجه به فضای خاص بعد از انقلاب، عقائد شخصی آنهاست ولی مجله در کلیات مسائل سیاسی تابع اصول معینی است که غالباً در هر مقاله منعکس میشود.

کنند و در دنیائی که بقول آن واعظ مشهور حتی مورچه هم «شاه» و زنبورها «ملکه» دارند ایران را از وجود شاهنشاه محروم کند، و این حرف از روز نهم اسفند سال ۱۳۳۱ - که شاه میخواست از ایران خارج شود، و عده‌ای از علماء مانع خروج او شده بودند بر سر زبانها افتاده بود. مرحوم دکتر مصدق نام این جماعت را «علماء نهم اسفند» نام نهاده بود. مشهور شد که خبر مسافرت شامرا نخستین بار علاء وزیر دربار بمرحوم آیت‌اله کاشانی تلفنی خبر داده بود و ایشان هم از طریق نمایندگان مخالف مصدق مطبوعات و مردم را در جریان امر گذاشته بودند، و العهده علی الراوی

از جمله روسی که بعد از انقلاب معمول شده است یکی هم اینست که هر کس میخواهد با کسی تصفیه حساب کند او را متهم میکند که تو همان کسی هستی که یگروز از قانون اساسی سابق طرفداری میکردی، و از قضای روزگار بعضی از سیاسیون امروز همین حرف را در حق دکتر مصدق و یاران او میزنند که آقایان همان کسانی هستند که بزرگترین هنرشان در زمان شاه حمایت از قانون اساسی بود. باینکه مطلب روشن‌تر از آنست که حاجت به تفسیر و توجیه داشته باشد ولی باز هم برای رفع شبهه سخن سابق خود را تکرار میکنم که آقایان اهر ارزشی و هر ضابطه یا رابطه‌ای در طرف زمان خودش بگذارید. گفتار و کردار دیروز موقعی میتواند مورد قضاوت صحیح و منصفانه قرار بگیرد که در ظرف زمان دیروز به مترادف انصاف و ارزیابی گذاشته شود. و میدانید که در همین مملکت و تاهمین او اواخر ایام رژیم طاغوتی کمتر کسی جرات داشت که حتی اسمی از قانون اساسی ببرد چه رسد باینکه موارد تخطی و تخلف از آن را در رفتار و کردار شاه دولت و عمله و اکرمشان تذکر بدهد. تمام اعتراض آزادیخواهان و وطن‌پرستان در اوج مبارزات عصر دیکتاتوری به این حرف بر میگشت که شاه طبق همان قانون اساسی که سوگند و قادیاری به آنرا یاد کرده حق عزل و نصب وزراء و دخالت در حکومت و آنچه اعمال و افعال ناروا را ندارد و همین امروز هم وقتی بخواهید شاه را در دادگاهی محاکمه کنید يك استناد ساده بیهان قانون اساسی قدیم کافی است تا در تطابق با کارها و گفته‌های او و دولت هائی که تحت امر او تشکیل میشدند تخلفات او را به ثبوت برسانید. شور بختی شاه وزیر دستاش در آن بود که بتذکر احرار و ابرار در لزوم رعایت و احترام به قانون هرگز اعتنائی نمیکردند و هر عمل خلاف را باخلاف بزرگتر می‌پوشاندند و گرنه از روز اول سخن از نفی مطلق قانون اساسی نبود، از روز اول سخن از بند و نصیحت و موعظه و دلالت و سپس اتهام حجت بود که گوش استبدادیان از بخت حقیر و بدفرجامشان هرگز مستعد شنیدنش نشد، و متن تلگراف امام خمینی به اسداله علم در بیست و هشتم مهر ۱۳۴۱ برای ثبت تاریخ هنوز هست که طی آن هشدار داده‌اند که: «در تعطیل طولانی مجلسین دیدم میشود که دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع مقدس و مابین صریح قانون اساسی است مطمئن باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شورا برای شخص جنابعالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه خداوند قادر و قاهر و نیز ملت مسلمان و قانون خواهد کرد.» (۱)

حتی مرحوم کاشانی وقتی در مقام مخالفت با اختیارات دکتر مصدق برآمد تمام حرفش این بود که اختیارات مذکور با مدلول و منظور قانون اساسی مخالفت صریح دارد و در نامه‌ای که آن مرحوم به مجلس شورای ملی (دوره هفدهم) نوشته و در جلسه بیست و هشتم دی ماه ۱۳۳۱ در مجلس قرائت شده آمده است که «ملت ایران در اثر کوشش های فراوان و دادن تلفات بیشمار بر طبق قانون اساسی مورخ ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۴ دارای حقوقی است که حفظ و صیانت آن بعهد

نمایندگان محترم مجلس وزعمای قوم و عامه ملت ساخته شده ... و تخلف از مواد مزبور [اصل یازدهم و اصل بیست و هشتم متمم] که روح قانون اساسی و حکومت مشروطه میباشد تمکین در برابر حکومت خودسری و تسلیم به مطلق العنانی است و مخالف صریح قانون اساسی می‌باشد»

می‌بینید که تمسک به آن قانون فی‌نفسه نمیتواند به حمایت از رژیم دیکتاتوری تعبیر شود یا خط و خطائی بحساب آید و همانطور که سوء نیت قشون معاویه در توسل به قرآن و «مکروه خدعه» ایشان که قرآن را بر سر نیزه کردند العیاذ بالله دلیل نفی قرآن نیست (با این توضیح که در مثل مناقشه نیست) هر استفاده بد از يك پدیده خوب نافی استفاده صحیح دیگران از همان پدیده نمیتواند بود بهمین قیاس سوء نیت عناصر فروخته‌ای که بقصد دفاع از رژیم طاغوتی بقانون گذاشته اند میگردند دلیل آن نیست که افرادی هم که بقصد دفاع از حقوق ملت و اثبات خلافت کبری عمل و او کرده دیکتاتوری بیهان قانون استناد میکردند همان مقاصد سوء را در سر داشتند یا خدای ناگردد در اندیشه تشبیت او ضاعی بوده‌اند که جز رنج و سخت و در دسر بهره‌ای از آن نبرده‌اند. یادم نمیرود که هنگام تدارک رفتار نمودم برای تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی وقتی بعضی افراد ایرانیکردند که ما چطور میتوانیم باینکه کلمه «نه» یا «آری» تکلیف قانونی را با یکصد و هفتاد و پنج ماده و با این ملاحظه که ممکن است بعضی از مواد مورد قبول ما نباشد تعیین کنیم آقای رفسنجانی ضمن مصاحبه‌ای با رادیو گفت شما وقتی زمانی را میخواهید وقت اعظم آن بنظرتان خوب میاید میتوانید به این نتیجه برسید که آن زمان بطور کلی خوب است بهمین قیاس هم شما میتوانید راجع به قانون اساسی معطل بگیرید و وقتی تشخص دادید که قسمت اعظم آن قابل قبول است به تمام آن را «آری» بدهید. همان موقع بفکر رسید که چقدر خوب بود که عین همین استدلال راجع به افرادی از جبهه ملی و عناصر دیگری که گاه بخاطر تفوه به قانون اساسی سابق (آنهم بقصد محکوم کردن دیکتاتوری و نه تشبیت دیکتاتوری) مورد حمله قرار میگیرند اقامه میشد و این ملاحظه منصفانه بکار می‌آمد که آنها هم اگر در مواردی بقانون اساسی سابق استناد کرده‌اند دلیل آن نیست که تمام مواد آن او از جمله مواد مربوط به سلطنت را تصدیق میکردند بلکه همچون امام خمینی و مرحوم آیت‌اله کاشانی به مواد مترقی و عبارات ناظر به حفظ و صیانت حقوق ملت در آن قانون نظر داشتند و لاغیر - و بر همه این حرفها بیفزایید این کلام آخر را که قانون کذائی با همه قباحات و کراهت و خفت مقامی که در نظر افکار عمومی پیدا کرده بود بعد از انقلاب با حذف مواد مربوط به سلطنت عینا ملاک عمل دولت انقلابی و اسلامی شد و تنها آن قانون تا زمان رفتارندم قوت اجرا داشت بلکه قسمت اعظم قوانین و مقرراتی که برضا و امضای نظام سابق رسیده و از تصویب مجالس آن چنانی گذشته است قطع نظر از اینکه چه کسی آنها را تدوین و چه کسی تصویب کرده هنوز هم که هنوز است حاکم بر زندگی سیاسی و اجتماعی ماست. آنها که حتی اشارتی به قانون اساسی سابق را گناهی نابخشودنی و قرینه‌ای بر افکار و امیال طاغوتی گویند و نویسنده میدانم معلوم نیست درباره تمديد و تنفيذ این قانون و سخلقات و ملهقات آن چه عقیده‌ای دارند!



سخن از دکتر فاطمی و خواهر او بود، که همین چند روز پیش در گذشت حرفی حرف می‌آورد و ذکر دکتر فاطمی ذکر تاریخ است که: خوشتر آن باشد که راز دلبران گفته آید در حدیث دیگران

ظلمی که بردکتر فاطمی رفت یکی از بدترین جنایات رژیم دیکتاتوری است و من یقین دارم که سایه این ملعنت تا ابد روح عاملان آنرا رها نخواهد کرد. در آن غروب پائیزی دلم از آنهمه لامرذمی گرفت، که شنیدم وقتی او را به شهربانی میبردند اجامر و او باش و دشنه کشان حرفه‌ای بنام احساسات پاك! و بی‌شائبه! و تحت لوای «وطن پرستی» و «شاهدوستی» در جلو چشم ماموران شهربانی و فرمانداری نظامی بادشنه به او حمله میکنند. در تاریخ زندانیان سیاسی معاصر شهادت و شجاعت دوزن مرآتکان داده است. (۲) یکی خواهر دکتر ارانی، که در کتاب پنجاه و سه نفر از قول بزرگ علوی خواندم که وقتی از پشت میله های زندان بابرادرش روبرو میشود در آن محیط بی‌ترحم و خفقان آور، در حضور پلیس دیکتاتوری به برادرش دل میدهد که: «عار ناید شیرا از سلسله» - دیگری خواهر دکتر فاطمی است - بانو سلطنت فاطمی - که وقتی اشارت با چاقو به برادرش حمله میکنند خودش را روی براتر میندازد. می‌لرزوم این بطور را مینویسم، که حتی نگارش این صحنه دل‌وجرئت می‌خواهد چه رسد به روبرو شدن با آن، که در خورشیرزنی چون سلطنت فاطمی است. جای واقعی کلمه «سلطنت» در اینجاست. مامردها از فرط غرور عادت داریم که هر حرف و حرکت شجاعانه و توأم با نفوت را با صفت «مردانگی» بستانیم. گویی شجاعت و دلیری و انصاف و گذشت فقط از مردها بر میاید و بس. - اما کسی که مهر و محبت زن - خواهر مادر و خواهر و خواه همسر - را حس کرده باشد میدانند که بزرگترین مردانگی‌ها و جوانمردی‌ها در برابر مهر زن بخاک می‌افتد و آنجا که مهر زن طلوع میکند هیچ قدرت و صولتی نمی‌شاند. همین مهر بود که وقتی حسین فاطمی را آماج دشمنهای دشمن می‌بیند بلاگردان او میشود و شانه‌های خود را به حفاظ محکم پیکر او مبدل میکند. آنها که ناظر آن صحنه بوده‌اند تعریف میکنند که دوازده ضربه به سر و تن خواهر فاطمی فرود میاید و بعدها او همچنان برادر را از نیش دشنه دشمنان حفظ میکند. همین زن است که وقتی دکتر فاطمی را بعد از مدت‌ها اسارت در زندان و تن ندادن به محضت تسلیم و اطاعت از رژیم دیکتاتوری با تن تبار به جوخه اعدام می‌سپارند به خونخواهی برادر و دادخواهی و شکایت از ظلم و بی‌داد استبداد از تلاش و طلب باز نمی‌ایستد و دولت‌مردان بزرگ جهان را با ارسال نامه و شکوائیه به شهادت و همنوائی و همدردی با آندوه و مصیبت عظیم خویش میخوانند.

از دکتر سعید فاطمی شنیدم که این بانوی رشید و باشهادت وصیت کرده بود که بعد از مرگ او را حتی المقدور نزدیک به مزار برادر (در مدفن شهدای سیام تیر ابن بابویه) بخاک بسپارند. اجرای این امر در خود محوطه مربوط به شهدا، امکان نداشت و در خارج از محوطه هم نزدیکترین آرامگاه آماده متعلق به یکی از نیکمردان روزگار بنام اکبر خرازی بود که هنوز زنده است. مثل بسیاری از مردان راه خدا وی مدفن خود را قبل از مرگ مهیا کرده و حتی سنگ قبر راهم تدارک دیده بود. من او را نمی‌شناسم و میدیدم که در تمام مدت خاکسپاری مرا با شور و شیفگی و اخلاص بود و در تب آزادخواهی و عشق به انسان های خوب میسوخت، و به نشانه همین عشق و اشتیاق بود که آرامگاه خود را بخواهر دکتر فاطمی اهدا کرده بود.

نکاتی که در گفتگویی کوتاه با دکتر سعید فاطمی از شرح حال بانو سلطنت فاطمی که مادر او است تستگیرم شد همینقدر بود که: در طول عمرش یازده بار به زندان افتاده است آذر بیست و هشتم مرداد خانه او بفشارت رفت و تاراجگران حتی از فردهای خانه هم نگذاشتند. خانم فاطمی چندان هوشمند و عالم و فرزانه بود که به اغلب آثار سخنوران بزرگ ایران آشنائی داشت و با تسلط و احاطه‌ای که از چهارده سالگی به فهم و درک قرآن پیدا کرده بود بر رابطه اغلب اشعار شاعران

مشهور با احادیث و آیات قرآنی معرفت داشت شنیدم هنگامی که بعد از اعدام برادر بر سر مزار او رفت دو افسر پلیس نسبت به او اسانه ادب میکنند. شادروان تختی که در محل حاضر بوده است، یکی از افسران را تمبیهی بسزا میکند و بانگ میزند که اگر مرده‌ستی با مرد طرف باش نه با این زن داغ‌دیده و مصیبت زده. ولی کاش همه مردان ما شجاعت و شهامت بگونه این زن داشتند. روحش شاد.



همین چند روز پیش بود که کتاب «پاسخ‌سئوالات و انتقادات» را دو مرتبه ورق می‌زدم. کتاب حاوی گزارشی است درباره میزگردی که در گرماگرم دوران خفقان و اختناق - یعنی بیست و سوم آذر سال ۱۳۵۰ در تالار حسینیه ارشاد با شرکت آقایان علی شریعتی - محمد تقی شریعتی - صدر بلاغی - سیدمرتضی شستر - و میناچی تشکیل شده است. در متن افتتاحیه که بوسیله منشی جلسه (آقای علی پور) قرائت شده این توضیح آمده است که: «جلسه امروز سر آغاز برنامه عمومی بحث و انتقاد آزادی است که از این پس ادامه خواهد یافت و برای احترام به آزادی اندیشه و انتقاد و اظهار نظرهای علمی و اعتقادی و بخاطر روشنگری آنها عموم و طرح آزادانه مسائل فکری و تحقیقی و توضیح و تفسیر هر چه بیشتر هدف های موه و شیوه کار و فعالیت‌های اسلامی آن جلساتی از اینگونه در آینده تکرار خواهد شد.»

خواننده بعد از خواندن این گزارش بفکر فرو می‌رود و اولین نکته‌ای که بلهش میرسد این تصور است که راستی اگر دکتر شریعتی در شرائط کنونی زنده بود چه احساسی داشت و نسبت به وقایعی که در اطراف او میگذشت و نسبت به حرفها و نوشته‌ها و آدم‌هایی که میدید چه موقع و موضعی احراز میکرد؟ تعجب خواهید کرد وقتی بدانید که در این میزگرد اگر آه و ناله و شکایتی هست از سانورو فشار و اختناق نیست، از تهدید و ارباب و ادرم و بلندرم ماموران ساواک نیست، از مشکلاتی که مردی مثل علی شریعتی و همفکران او در آن زمان در انتشار آثار و پخش و نشر افکار و عقائد خود داشتند نیست بلکه از جنود و سخت‌گیری و کج‌تابی دوستان است، از حساسیت کسانی است که حتی در عصر اختناق و استبداد شاهنشاهی نیز تاب و تحمل آزادی و آزادمندی و حریت طلبی دکتر شریعتی و گفته‌ها و نوشته‌های روشنگرانه او و همفکران او را نداشتند. در کنایت به نابرده‌باری چنین کسانی است که در ابتدای جلسه صدر بلاغی به تقارن رحلت امام صادق علیه السلام با روز تشکیل جلسه اشاره میکند و به درمیگوید که دیوار بشنود. حرف گیران و خام‌اندیشان و اهل جنود و سختگیری را به مکتب امام صادق حواله میدهد که این امتیاز بسیار عظیمی است برای دوستان امام صادق، برای اسلام، برای مدرسه امام صادق که محور کار و فعالیت خود را عقل‌انسانی قرار داده است. و «وقتی به منتهای عظمت این اصل متوجه میشویم که توجه کنیم ... و بدانیم که دنیای مسیحیت اجازه فکر و تعقل نسبت بمسائل دینی را به پیروان خودش نمیدهد و شاید گاهی از نظر کلیسا بالاتر از این نباشد که فرد مومنی مسیحی راجع بمسائل دینی از دیدگاه علم و بحث و استدلال وارد میشود، و آنوقت در مقابلش قرآن را ملاحظه می‌کنید که به پیغمبر اکرم خطاب میکند

۲ - طبیعتا غیر از این دو زن زنان دیگری هم بوده‌اند و هستند که شجاعت‌های بزرگتر بروز داده‌اند تصور میکنم ذکر این دو نمونه بطور سببیک در این حوصله برای ستایش دیگران هم کافی باشد و رنه يك دهان خواهم به پهنای قلك .

که «فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» ای پیغمبر گرامی ، به آن دسته از بندگان من بشارت بده که دارای دو صفت و دو خصیصه هستند، صفت و خصیصه اول پرهیز از جمود است [است] که در گوشه‌هایشان رانمی‌بندند بگویند حرف حسابی همین است که ما میزنیم و بقیه مردم هرچه میگویند چرند و بی‌ماخذ است چنین جمودی ندارند و گرفتار به چنین بدبختی فکری نیستند و صفت دوم این که، در بست و کور کوران قبول نمی‌کنند که هرچه به آنان القاعد قبول کنند... الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه ، کسانی که سخنان را گوش میدهند ، جمود و عناد بخرج نمیدهند ، و بعد در بست نمی‌پذیرند . عقل خود را از حکومت عزل نمی‌کنند فکر میکنند، مسئولیت خطیری را که در پیشگاه خدا ، در برابر نعمت و موهبت عظیم عقل که اعظم مواهب هست پاسداری و رعایت میکنند .»

بعد منی جلسه سئوالات رسیده را مطرح میکند و نکته جالب اینست که مطلب مشخصی بین غالب سئوالات مشترک است، این مطلب هم در حقیقت به نوعی اتهام نسبت به گردانندگان حسینییه ارشاد بر میگردد ، تعجب خواهید کرد اگر بدانید که اتهام آقایان این نیست که با ساواک و دربار همکاری میکنند یا زیر جلگی از آمریکا دستور میگیرند، اتهام اینست که «حسینییه ارشاد مذاق سنی‌گری دارد، گرایش به سنی‌ها دارد و افکار و هابیگری را منتشر میکند.»

جواب این اتهام را استاد محمد تقی شریعتی (پدر مرحوم علی شریعتی) میدهد که سخنش را ابتدا با این گله از جامعه شروع میکند که «یک وضعی اکثریت جامعه ما دارد که با حرکت مخالف است و هر حرکت و جنبش تازه‌ای در این مملکت همیشه با شایعه سازی و اتهام مواجه شده است . چنین روشی چون مبتنی بر غرض ورزی و بی‌اندوختی است و انگیزه صحیح و اصیل و بی‌شائبه‌ای ندارد طبعاً در خط مستقیم هم سیر نمیکند. یعنی شما وقتی حرکتی را مثلاً در سیاست شروع میکنید که با منافع و مصالح جماعتی کوتاه بین و تک‌نظر یا خودخواه حقوق و غرضمند در تضاد است از هر طرفی بایک نوع اتهام مواجه میشوند . گروهی تهمت میزنند که به چه گرایش دارید و گروهی تهمت میزنند که به راست - و این همان وضعی است که دولت مصدق هم با آن روبرو بود وقتی تلاش میکرد که مسئله نفت را حل کند و تماس و مذاکره‌ای شروع میشد از چپ‌ها و حمله میکردند که با انگلیس و آمریکا سازش کرده است. وقتی مذاکرات قطع میشد و مصدق سرسختی نشان میداد از راست به او حمله میشد که با روسها سازش کرده است ! حرف استاد شریعتی هم بهمین ضدونقیض گونی در اتهام بر میگردد که وقتی ایشان و همفکرانشان در بعضی سخنرانی‌ها از علی (ع) ستایش میکردند تهمت می‌شدند که در باره آن حضرت غلو و مبالغه میکنند ، و وقتی هم در کتابی بیهیک ماخذ غیر شیعی استاد میکنند تهمت می‌شوند که به افکار ضد شیعی و وهابیگری گرایش دارند ، تا آنجا که استاد شریعتی ناچار میشود سابقه سخنرانی‌های حسینییه ارشاد را شاهد بیاورد که «هیچ‌موسسه‌ای به نسبت مدت تاسیس و جلسات سخنرانی و تفسیر باندازه حسینییه ارشاد روی عترت و خلافت حقه‌خاندان پیغمبر سخن استدلالی نگفته.»

عجب آنکه به گفته ایشان ایران جماعتی نسبت به گردانندگان حسینییه ارشاد این بوده است که وقتی از اهل سنت و مشاهیر آنها حرف می‌زنید «چرا با احترام اسم می‌برید !»

«گفتم آقا قشون علی در برابر معاویه ... وقتی [علی (ع)] قشون خودش را می‌بیند گله‌ها را برابر فحش‌های قشون معاویه اینها هم فحش میدهند خودش می‌باید در میدان جنگ یک خطبه می‌خواند :

انی اکره ان تکونوا سباین .

من نمی‌پسندم که شما فحاش باشید .

دشنام اصلاً مال کسانی است که دلیل ندارند، برهان ندارند، شما دلیل دارید، شما نباید فحش بدهید .»

و باز سخن علی (ع) را شاهد می‌آورد که وقتی میخواهد از دشمن خونخواری مثل معاویه یاد کند به طعن و لعن و فحاشی متوسل نمیشود. بلکه با بزرگواری و جوانمردی میگوید: اللهم احقن دمانا و دمانهم. خدایا خون ما و خون اینها را حفظ کن !

چرا ؟ چون هرچه باشد «بظاهر مسلمانند» «ولو اشتباه کرده‌اند و رفته‌اند دنبال معاویه» و ناطق این وسعت نظر و گذشت و جوانمردی را بارفتار کسانی مقایسه میکند که « باندک چیز تکفیر و تفسیق میکنند» و «چقدر تفاوت بین خط مشی علی و این دسته از مردمی است که خودشان را پیرو علی و شیعه علی میدانند.»

امروز که متجاوز از یکسال از وقوع انقلاب میگذرد نمیدانم جماعتی که خود را مدافع و پیشواز انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی میدانند و در همان حال با حمله و دشنام و تعرض به حیثیت و مال و جان باعث آزار دیگران میشوند تا چه حد به این حرفها معتقد هستند. در لحظاتی که این سطور را مینویسم خیر میدهند که بعضی از دانشگاه‌های کشور بوسیله افرادی که خود را از سر سخت‌ترین معتقدان انقلاب اسلامی میدانند اشغال شده‌است. بازار فحش و دشنام و افترا از همیشه گرمتر است . در اولین روزهای سال ، در کنار پیام موکدامام که «هیچکس حق تعرض به هیچکس را ندارد» صفحات مرغوب جراید بزرگ و عظیم‌الثانی که با پول مستضعفان منتشر میشود مالامال از دشنام و افترا به روشنفکران است. یکی از آنها با حمله کرده است که چرا از «روحانیت قشری» انتقاد کرده‌ایم ! و سپس دشنامی نمانده است که در قاموس سیلت نثار نویسندگان مانکرده باشد. یکی نیست بگوید مگر شما واقعا جزو روحانیت قشری هستید که انتقاد ما را بخود بگیرد ، و یکی نیست که وقتی دشنام نامه‌های آقایان را ملاحظه کند این سؤال را در خلوت خودش مطرح کند که آیا واقعا حضرات بی‌روهمان بزرگواری هستند که می‌گوید «من نمی‌پسندم که شما فحاش باشید» و چه شایهتی است بین کسانی که با تهمت و دشنام بحیات و حیثیت دیگران تعرض میکنند و عملاً ریختن خون آنها را مباح میدانند یا بزرگمردی که وقتی درباره خصم خودش سخن می‌گوید بدعا آرزو میکند که «خدایا خون ما و خون اینها را حفظ کن !»

باز به گفته های شریعتی می‌اندیشم که وقتی در برابر تهمت‌ها و دشنام‌هایی نظیر آنچه امروز نثار روشنفکران میشود قرار می‌گیرد گوئی امروز است و از زبان ما سخن می‌گوید که با اشاره به آنها پشت سر روحانیت مخفی شده‌اند در همان جلسه حسینییه ارشاد به هشپاری جواب میدهد که «هرگاه دشنام و اتهامی از جانب افرادی که متأسفانه در این لباس مقنس هستند نثار من میشود من که از تاثیر معکوس آن در میان روشنفکران مطمئن تنها کاری که میکنم اینست که علمای مذهبی را از چنین انتسابی تبرئه کنم. مسئله دوم، که مسئله بسیار مهمی است اینست که میکوشند تا با انواع حمله‌ها ما را بعنوان عده‌ای که با روحانیت مخالفند جلوه بدهند و باین عنوان حمله کنند، و هدفشان اینست که ما را وادارند تا بعنوان دفاع از خود بروحانیت حمله کنیم ، و این حمله در جامعه ما به این شکل تجلی میکند که گروهی با قشری با عده‌ای از روشنفکران جامعه با روحانیت مخالفند .»

و من و توئی که بخاطر يك انتقاد سیاسی که حق مسلم هر انسان زنده و متفکری بعد از یک عمر محرومیت و خفقان در عصر دیکتاتوری است مورد حمله و تعرض قرار می‌گیریم بهتر است اندکی به حقارت نام خویش بیندیشیم و از یاد نبریم که جایی که انسان‌هایی بزرگتر و والاتر و با عزت تر ازمانیز با همه مقام رفیعی که در تاریخ اسلام دارند

از زخم زبان بدخواهان این نبوده اند مآچه کاره ایم که حق شکایت و دادخواهی داشته باشیم بشنوید که شرعی چه میگوید:

«حالا میفهمم که چرا مردم شام همقربانی تبلیغات معاویه بودند و اسلام خود را از دستگاه معاویه گرفته بودند، و این دستگاه اسلام را و شخصیت ها و حوادث اسلام را آنچنان مردم تبلیغ میکرد که «مصلحت» بود! یعنی مصلحت خودش و دستگاهش و طبقه اش. این بود که حتی وقتی خبر شدند که علی در مسجد کشته شد با تعجب به هم می گفتند «در مسجد؟ علی در مسجد چه میکرده؟ مگر علی نماز میخوانده است؟ و شنیده اید که وقتی امام سجاد و زینب بزرگ پیشاپیش کاروان اسیران خاندان پیغمبر وارد شهر دمشق شدند مردم آنها را نمی شناختند. حتی پیرمردهای مقدس برای کسب ثواب به آنان بد می گفتند که اینها خارجی اند... در میان مسلمین اختلاف انداخته اند، علیه اسلام خروج کرده اند. و اینست که متوجه شدم که اکنون ابوزر را که اسلانش منافع دستگاه حکومت اموی را تهدید میکرد و قرآنش اثر جماعت و خطبه و مفسران و فتنها و اصحاب وابسته بدستگاه را که مصالحشان بر یاد میرفت و دستشان برای مردم رومیشد متهم کرده اند که او دین ندارد در يك جامعه اسلامی برای آنکه مسلمانی مزاحم را فلج کنند تنها راه اینست که در میان مردم مسلمان شایع کنند که مسلمان نیست، کافر است، چنانکه در يك جامعه شیعی بهترین تهمت اینست که شایع کنند که «میگویند او شیعه نیست، سنی است، وهابی است» اینست که ابوزر پس از سالها شمشیر زدن در رکاب پیغمبر و عزیز شدن در چشم پیغمبر به جرم انتسابش به علی بزرگ و گستاخی اش در برابر مصالح حاکم و رسوا کردن تبلیغات چپ های «اسلام حاکم» و بیدار کردن توده های قربانی جهل و جور و فقر - حال، در جامعه اسلامی خود را ناچار می بیند مسلمان معرفی کند و ثابت نماید که به خدا و رسول معتقد است و چهارمین کسی که به اسلام وارد شد پس از چهل و پنج سال رنج و کار و تعلیم در راه اسلام، شهادتین خود را اعلام کند و از کار ابوزر عجیب تر کار حسین بزرگ است که هنگام حرکت از مدینه وصیتش را نوشت و به برادرش محمد حنفیه داد و در آغاز نوشت: ان الحسین یشهدان لا اله الا الله... تا آخر شهادت، فاعتبروا یا اولی الابصار!»

پس شرعی نیز برای رفع هر نوع سوءتفاهم و دفع تهمت و افترا و تحریک و تفتین بدخواهان به ادای شهادت در پاره دین و آئین خویش می پردازد و سخن او همانست که مانیز با تصدیق و تاکید تفاوتی که در مراتب علم فقه با او داریم اصول مهم آنرا بیان کند و تکرار می کنیم که: (۳)

«من، غیر نظامی علی شرعی و متهم به اتهامی که می توان بر زبان آورد معتقد به:

- ۱ - یگانگی خدا
- ۲ - حقانیت همه انبیاء از آدم تا خاتم
- ۳ - رسالت و خاتمیت حضرت محمد (ص)
- ۴ - وصایت و ولایت و امامت علی بزرگوار.
- ۵ - اصالت «عترت» به عنوان تنها باب عصمت برای ورود به قرآن و سنت.
- ۶ - اعلام وصایت و امامت علی (ع) بوسیله پیغمبر (ص) نه تنها در اندر خیم بلکه در بیست و يك مورد دیگر در زندگی پیغمبر، که همه را استنباط کرده ام و تدریس نموده ام.
- ۷ - شوری (بیعت و جماعت، دمکراسی) يك اصل اسلامی است، اما در مورد و موقعی که اصل فوری تر «وصایت متکی به وحی» وجود ندارد و توسل به این شوری در سقیفه سوء استفاده از يك حق

بود برای پامال کردن يك حق بالاتر دیگر یعنی وصایت پیغمبر حق علی.

۸ - پیغمبر اسلام دارای فو رسالت بود یکی ابلاغ وحی (نبوت) و دیگر بنیاد امت (امامت) - رسالت اولش در حیات خودش ختم شده اما رسالت دومش در طی چند نسل پیوسته (سقرن) تحت رهبری پیوسته خود و اوصیاء دوازده گانه خود باید تحقق می یافت و ختم میشد بنابر این پیغمبر خاتم رسالت نبوت اش است. (خاتم النبیین) و الهیه خاتم رسالت «امامت» او.

۹ - اما تاریخ بر اساس خواست پیغمبر و پیش بینی وی پیش رفت و از سقیفه بعد کم کم منحرف شد و اسلام در تاریخ دوسیر جداگانه گرفت: تسنن اسلامی بود که در طبقه حاکم جریان یافت و بوسیله احکام و آئمه وابسته بحکام پرورده شد و تشیع اسلامی بود که در طبقه محکومان و در میان مردم مظلوم و عدالتخواه جریان داشت. آن، اسلام خلافت شد و تبعیض و استبداد و استثمار و این اسلام ماند و عدالت و آزادی متعدد و برابری طبقات.

۱۰ - خلافت در تاریخ پیروز شد و امامت تحقق اجتماعی نیافت، غیبت پیش آمد.

۱۱ - عصر غیبت (از غیبت امام آخرین تا آخر الزمان عصر) مسئولیت رهبری اجتماعی مردم است و دوران انتخاب رهبران بعنوان مقام نیابت امام بوسیله مردم.

۱۲ - اصل «انتظار فرج بعد از شدت» بعنوان انتظار (یعنی) مذهب اعتراض به عنوان يك فلسفه جبر تاریخ و زوال قطعی ظلم اجتماعی و تبعیض طبقاتی (و آن) برخلاف آنچه میگویند اعتقاد به اینست که هر وقت مردم در برابر ظلم حاکم در عالم قیام کردند قائم میرسد و اینکه امام موعود منتظر مصلح قائم به شمشیر منتقم عدالت گستر آزادی بخش مردم جهان در حقیقت منتظر ماست.

۱۳ - معتقد به تقلید بمعنی تقلید مردم از متخصص در فروع عملی فروع دین، احکام فقهی، یعنی تقلید فنی و تخصصی یا علمی نه عقلی و فکری و نه در اصول اعتقادی.

۱۴ - به تقیه نه از ترس (بلکه) برای حفظ ایمان نه تقیه فرد غیر مسئول و بیکاره (بلکه)، تقیه افرادی که پنهانی در راه ایمان و پیروزی حق و عدالت و امامت تلاش می کنند در برابر دشمن، یعنی اصل رازداری در مبارزه و نیز تقیه شیعه در جامعه بزرگ اسلامی در برابر مسلمانان اهل سنت برای جلوگیری از جنک مذهبی و تقصیبات فرقه ای و تفرقه و برای ایجاد محبت و وحدت اسلامی در قبال دشمن مشترك.

۱۵ - به اجتهاد، یعنی کوشش علمی آزاد افراد متخصص آگاه برای جستجوی دائمی حقائق اسلامی و تکامل در فهم اسلام و پاسخگویی بمسائل جدید و شرایط متحول زمان و جامعه و نیازها و دشواری های ویژه هر عصری و نسلی.

۱۶ - به نیایش نه بعنوان وسیله تخدیر و جانشینی عمل و مسئولیت و راه نجات فردی و راه فردی نجات بدون توجه به سرفروش مردم اسیر بلکه درست برعکس بعنوان عامل نیرومندی در پرورش ارزشهای متعالی انسانی و طرح خواستهای بلند جمعی و تلطیف و تکامل روح خشن و رسوبی بشری و در کامل ترین شکل نیایش، در مکتب سجاد یعنی تجلی، عشق، نیاز، آگاهی و مبارزه در نیایش.

۱۷ - و بالاخره بعنوان روشن ترین جهت و شدت و معنی ایمان به تشیع علوی یعنی تشیع شهادت نه عزاء، و تشیع سرخ نه سیاه. (۴) بقیه در صفحه ۴۶

(۳) - توجه داشته باشید که مابترین اصول را نقل کرده ایم.

## رپورت (بقیه)

انتخابات مجلس هم تمام شد و نمره دیدیم و دیدیم که انتخابات عصر انقلاب نیز بچه کرامات و فضائلی میتواند آراسته باشد. تصور من این بود که در انتخابات عصر انقلاب نقش پول و قدرت و تبلیغات بحد اقل میرسد. معلوم شد که سودای غلطی در سر داشته‌ام. در این انتخابات هم مثل همه انتخاباتی که در ممالک خیلی خیلی معدن می‌بینیم بیشترین آراء را کسانی آوردند که خودشان یا حامیان معتبرشان با بیشترین پول وارد میدان شدند و بیشترین تبلیغ را فرمودند و بزرگترین روزنامه‌ها را در اختیار داشتند. سر مرتجعینی مثل من که به ادعای آقایان وابسته سرمایه‌داری و بورژوازی لیبرال! هستیم بی‌کلاه ماند که نه دیناری برای تبلیغ در بساط داشتیم و نه به حزب و دسته بزرگی متکی بودیم که پول و زور و چاپخانه و رادیو و تلویزیون و همه غنائی را که از نظام آریامهری به ارث رسیده برای معرفی ما بکار بیندازد. دریغ از سفارشی یا خرده‌فرمایشی بدوستان روزنامه‌نگار که عکس و تصویلاتی درباره این کاندیدای مبارز و ملی و میهنی! چاپ بزنند و نانی قرض بدهند، و آنها هم که میدانستند پشت این قلمزن به هیچ‌دم گاوی بند نیست خاصه خرجی را برای کسانی گذاشتند که دستی به عرب و عجم دارند. حتی روزنامه بیطرف «انقلاب اسلامی» که روز ماقبل آخر اسم همه کاندیداها را چاپ کرده بود اسم این قلمزن و شاید عده‌ای دیگر را از قلم انداخته بود. با اینهمه نتیجه انتخابات که درآمد معلوم شد در این دنیای وانفاسی و هشت هزار و شصت و چهل و یک نفر آدم عاقل و بالغ و مختار به این مخلص رای داده‌اند. ناسپاسی است که از آنها تشکر نکنم و بخصوص قدر آن چند تنی را که با نهایت اخلاص و صمیمیت برای من و سایر کاندیداها «اتلاف ملی» تلاش کردند تشکر نکنم. خوشحالم که به هیچ صاحب قدرتی سر نسپریم و خواهشی به تمنای رای از کسی نکریم. قابل آن هم نبودم که در لیست‌های پر سروصدا جای بگیرم و با اینحال در حد کاندیداها بعضی احزاب متشکل و بی‌سابقه و سازمان یافته رای آوردیم.

فقط دریغ خوردم که چرا سندی هم باسم من در سفارت فحیمه پیدا نشد تا لااقل از صدق سر «افشاگری» شهرتی هم بمن میرسد و چند صد هزار رای نیز بنام من از صندوقها درمیآید! و راستی معلوم نشد که چرا پس از اینهمه جار و جنجال و بانگ و هیاهو بیشترین آراء را کسانی آوردند که بزرگترین اسناد افشاگری بنام نامی ایشان از لانه کذا و کذا درآمد بود و این حضرات دوش بدوش مومنینی که کاندیدای مستضعفین بودند در همان اولین مرحله انتخابات کار مابقی را ساختند معلوم شد همانقدر که مستضعف داریم «بورژوا لیبرال!» هم داریم و همان جماعتی که به مستضعفین انقلابی رای داده‌اند به بورژوا لیبرال‌های سازشکار و اعتدالی و ارتجاعی هم اقبال کرده‌اند، تا در مجلس آینده اصل «موازنه در سیاست» بشکل کاملاً بدیع و بی‌سابقه‌ای عالم و آدم را متحیر و مسحور کند.

گفتم از رسوم تازه‌ای که انتخابات انقلابی بجانهاد یکی هم محروم کردن کاندیداها از هر نوع تبلیغ رادیونی و تلویزیونی بود و نتیجه این امر باز هم بنفع کسانی بود که پول و قدرت را در دست داشتند. کاندیدائی که پول و امکان مادی برای تبلیغ نداشت شاید میتواند از طریق رادیو و تلویزیون که با بودجه عمومی

اداره میشود و بعموم مردم متعلق است به تبلیغ و معرفی افکار و عقائد خود بپردازد، این حق از او سلب شد و در عوض آنها که روزنامه‌های بزرگ و چاپخانه‌های بزرگ را در اختیار داشتند بی هیچ رادع و مانعی وارد یک جنگ نابرابر تبلیغاتی شدند. یک تعبیر وسائل خبری و تبلیغی عملاً در انحصار گروه‌های معینی قرار گرفت که یا پول داشتند یا قدرت و کسانی که هیچکدام اینها را نداشتند بقول ناظم‌الاسلام کرمانی «از درج صف ساقط شدند». من نمیدانم چنین وضعی را با معیارهای توحیدی و قسط اسلامی چگونه میتوان توجیه کرد و درباره انحصار تبلیغ و بخش و نشر اخبار در دست‌های معین و محدود هم هر چه بگویم یقیناً نمیتوانم بهتر از آقای بنی‌صدر از عهده برآیم که در کتاب اقتصاد توحیدی که قبل از انقلاب تألیف کرده‌اند چنین نوشته‌اند:

«اینهمه تأکید در سراسر قرآن که افلا یعقلون، افلا یعلمون و اینهمه کوشش در کوبیدن کذابین همه و همه ناظر به این امر است [که] قدرت چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه فکر و اندیشه و در نتیجه فرهنگی امکان تراکم در کانونی را نمی‌یابد مگر از جمله بوسیله انحصار منابع خبر و اطلاع و علم. انحصار اطلاعات یک مسئله عمومی است یعنی نه تنها در مقیاس کشورها بین آنها که کانون‌های قدرت را در اختیار دارند و بقیه یعنی توده‌ها صادق است بلکه در همین درجه سلسله مراتب اجتماعی یعنی پائین‌ترین قشرها این انحصارها از عوامل خارج شدن نتیجه کار از دست تولید کنندگان هستند و بطور کلی نابرابری در داشتن اطلاعات موجب نابرابری‌های دیگر میشود بدینسان انحصار اطلاعات نقش اساسی را در تراکم ثروت و قدرت در کانون‌های قدرت بازی میکند.»

و بعد ادامه میدهند: «یکی از عللی که فعالیت‌های بشر حتی در سازمان‌های سیاسی که همه دارای یک فکر و یک هدف هستند تا امروز یحیی نرسیده همین نابرابری در دسترسی به اطلاعات است. در سازمان‌های سیاسی و عقیدتی عملاً آنهایی که اطلاعات را دارند قدرت را هم قبضه میکنند و بقیه بدلیل همین نداشتن و ندانستن‌ها و از اسرار سازمانی آگاه نبودن‌ها اجباراً نقش گوستند و آلت را پیدا میکنند. بعضی‌ها حق دارند از اسرار آگاه باشند و بعضی‌ها یعنی اکثریت عظیمی چنین حقی را ندارند و در نتیجه جز تأیید و دنباله روی موضع و سیاست‌های کسانی که در آن «بالا» به امور وارد هستند چاره‌ای نخواهند داشت. اولی‌ها میتوانند با در اختیار داشتن وسائل خبری و ارتباطی و ... مردم را بفریبند و آرائشان را بنفع خود بدست بیاورند و در رهبری باقی بمانند و امور را بنفع خود جریان دهند و از دومی‌ها جز دنباله روی کار پذیر کار دیگری بر نخواهد آمد.»

و بالاخره میگویند «در انتخابات اخیر فرانسه اگر بجای بخش سخنرانی‌های رهبران احزاب منابع خبری در روز بدمت پنج ساعت و هر ساعتی یکی از اجتماعات عمومی که تشکیلشان برای مطرح کردن مسائل مردم است اختصاص داده میشد یقیناً سرنوشت انتخابات جور دیگری میشد یحتمل نه چپ میبرد نه راست‌و راستی که مردم میدادند بر پایه ترسی که چپ و راست در دل مردم نسبت بیکدیگر ایجاد کرده‌اند نمیبود. تمام آنها بر اساس فریب است چرا که منابع اطلاعاتی و حتی وسائل انتقال اطلاعات انحصاری هستند.» (۵)

آقای بنی‌صدر در ابتدای ریاست جمهوری با شرکت در میزگرد

تلویزیونی با حضور چریکهای فدائی نشان داد که به آنچه نوشته است معتقد است ولی چنین بنظر میرسد که در جریان انتخابات نتوانست آنچنانکه باید و شاید وسائل خبری و تبلیغی را از انحصار گروههای معین در آورد و با لاقابل برای انحصار صحنه نگذارد که رادیو و تلویزیون هم به گفته ایشان در عدم امکان تبلیغ کاندیدها استناد کند و نتیجه انتخابات را با این روش تحت تاثیر قرار دهند. و دیدیم که کثرت تعداد کاندیدها با توجه به امکانات وسیعی که رادیو و تلویزیون در اختیار داشته و دارد و برنامه سازان تلویزیونی طی اعلامیه‌ای مفصلا به آن اشاره کردند عذر قابل قبولی نبوده است. هر چه بود تصدیق باید کرد که اگر امکانات بطور مساوی یا عادلانه در اختیار افراد قرار میگرفت «یقینا سرنوشت انتخابات جور دیگری میشد.»

ولی ضمن اینکه من برای آقای رئیس جمهور طلب کامیابی میکنم و میدانم که قطعا چیزی جز حسن نیت انگیزه تصمیمات ایشان نیست کم کم به این نتیجه میرسم که اصولا طبع سیاست مقتضای تضاد در حرف و عمل است، و این اصل میتواند در مورد همه سیاستمداران هر عصر و زمانی و هر نقطه‌ای از عالم صادق باشد مرد سیاسی ممکن است قبل از احراز قدرت معتقد باشد که تا وقتی مسائل داخلی خودشان را حل نکرده‌ایم نباید دیگران را تحریک به

خصومت کنیم و تا وقتی کار تحکیم و تثبیت مبنای انقلاب تمام نشده نباید هوش و حواس و نیروی خود را صرف بحرانهای متفرقی کنیم اما بعد از احراز قدرت چه بسا که این ملاحظه کنار گذاشته شود و حکومت در آن واحدا چندین بحران داخلی و خارجی خود را درگیر کند. مرد سیاسی ممکن است قبل از احراز قدرت معتقد باشد که با سلطه و زور نمیتوان مردم را وادار به اطاعت یا قبول طرز فکر معینی کرد و بر این عقیده پای بنفشرد که «مردم زیر سلطه همیشه غیر خدا را صاحب همه چیز میدانسته‌اند و میدانند و از غیر خدا ترسیده‌اند و می‌ترسند... و سوسه و تلاش دائمی زیر سلطه اینست که خود را با طبع ارباب گرداند» (۶) ولی بعد از احراز قدرت ناچار شود که برای تحقق نظام اسلامی اعمال افشار و حتی اشغال دانشگاهها را لازم بداند، و قبل از احراز قدرت با تعدد مراکز قدرت و حضور مستقیم افراد غیر مسئول در تصمیم‌گیری و اجرای قانون مخالف باشد، و بعد از احراز قدرت رسما از افراد غیر مسئول استمداد کند و عملا تعدد بیشتر مراکز قدرت را بپذیرد. عرض کردم طبع سیاست اینست که همیشه بین حرف و عمل تضاد ایجاد میکند. تا بوده چنین بوده و تا هست چنین است.

۶ - اقتصاد توحیدی ص ۲۰۷

# بیانیه جنبه بین المللی

## بیانیه جنبه بین المللی

اثر منتشر نشده‌ای از زنده یاد دکتر محمدعلی خنجی، کتابی که بر اساس یک تجزیه و تحلیل علمی از عصر حاضر، راه درست و عملی محو امپریالیسم و استثمار جهانی، و استقرار سوسیالیسم را عرضه میدارد.



## از کودتا تا انقلاب

مجموعه‌ای شعر از شاعر معاصر

سیروس نیرو منتشر شد

